

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی
اعدائهم اجمعین.

السلام علیک یا ابا عبد الله و علی الارواح التي حلت بفنائک علیک منا سلام الله ابدًا ما بقینا
و بقى اللیل و النهار و لا جعله الله آخر منا لزیارتکم السلام علی الحسین و علی بن
الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین یا لیتنا کنا معکم و نفوذ فوزاً عظیماً

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك اللهم العن
العصابة التي جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جميعاً

نثار ارواح مطهر شهدای حرم صلوات و سه بار سوره توحید

بحث در ادله‌ی قول اول که اشتراط وجوب امر به معروف و نهی از منکر به علم به
معروف و منکر بود تمام ادله‌ای که در مقام فرموده شده بود یا ممکن آن یقال بیان شد و
بررسی شد نتیجه این شد که غیر از یک دلیل بقیه قابل مناقشه هست؛ هم ادله‌ی لفظیه،
روایات و هم غیر لفظیه‌ای که در مقام بود همه مورد مناقشه وارد شد دلیل تامّ همان
دلیلی بود که این‌جا وجوب مطلق یعنی وجوب غیر مشروط به علم دارای یک تالی فاسدی
است که آن تالی فاسد را نمی‌شود به آن ملتزم شد یا ملازمه دارد آن وجوب با یک
سیره‌ی محققه‌ی در خارج که این سیره را ما مشاهده نمی‌کنیم اگر وجوب مطلق بود من
یوم الاول، آن وقت قهراً باید همه‌ی مردم به خصوص متدینین و مهتمین به شرع تمام
احکام فقهیه را من الطهارت الی الدیات یاد می‌گرفتند تا این‌که امر به معروف و نهی از
منکر بکنند و اگر چنین چیزی بود به خصوص در صدر اول و در ازمنه‌ی ائمه علیهم السلام
لیان و ظَهَرَ و حالا آن‌که چنین چیزی نیست فقهای بزرگ هم این‌جور نیست که توی تمام
فقه اطلاع داشته باشند و همه را استنباط کرده باشند، این نشان می‌دهد که پس چنین
تکلیفی تلقی از شارع نشده این‌چنین تکلیف مطلق تلقی از شارع نشده بلکه آن مواردی
که انسان در اثر این که تکلیف خودش هست می‌داند یا به وجهی است مثل این که کارش
مسئله‌گویی است یا فقه خوانی هست یا بالاخره به هر وجهی یاد گرفته آن‌ها را اگر دید
باید شرایط دیگر اگر بود امر به معروف کند یا نهی از منکر کند بله یک مواردی هست که
از جهات دیگر از باب دیگر غیر از باب امر به معروف و نهی از منکر ممکن است بر
انسان واجب باشد مثل این‌که اگر لازم می‌آید اندراس شریعت، اندراس شریعت اگر لازم
می‌آید آن از باب دیگری است از باب حفظ شریعت از اندراس است باید برود یاد بگیرد و
ترویج بکند ولی شرایط امر به معروف هم دیگر آن ندارد، آن شرایط خودش را دارد آن‌ها
تکالیف آخر هستند بنابراین از باب امر به معروف حق در مسئله همان است که مسلک
مشهور است و منظور مشهور است که مشروط است واجب به علم به معروف و علم به
منکر و در مواردی که شخص علم ندارد بر او واجب نیست و واجب نیست برود مقدماً

عالم بشود تا امر به معروف بکند یا نهی از منکر. این حاصل کلام و نتیجه‌ی سخن طولی که در شرط اول داشتیم.

قول دوم عبارت بود از اینکه این شرط واجب است نه شرط وجوب. وجوب مطلق است چه بدانی و چه ندانی بر شما واجب است امر به معروف بکنی و نهی از منکر. منتها واجبی را، اگر بخواهید امثال این «مُر بالمعروف» بکنید باید بروید معروف را علم به آن پیدا بکنید و آگاهانه امر کنید یا منکر را علم به آن پیدا بکنید و آگاهانه نهی کنید مثل طهارت برای صلاة. چه انسان طاهر باشد حدثاً و چه طاهر نباشد «صلِّ صلاة الطهر» خطابش متوجه او هست و این وجوب متعلق به او هست منتها برای این که نماز را تحویل مولا بدهد و امثال کند چون شرط نماز طهارت است باید برود تحصیل طهارت بکند این جا هم شارع فرموده «مُر بالمعروف» منتها آن معروفی که شرط صحت امر به معروف است این است که عالم باشی. همین جور تیر به تاریکی بیاندازی بعد بروی معلوم بشود بله واجب بوده اتفاقاً، یا از چیزی نهی کنی بعد معلوم بشود واقعاً منکر بوده این امثال نکرده امثال در صورتی محقق می شود که عالم باشی، شرطش هست. این هم قولی است که بزرگان صاروا الى هذا القول، شاید مهم ترین شخصیت هایی که به این قول معتقد شده اند یکی محقق کرکی صاحب جامع المقاصد هست و یک شهید ثانی در مسالک.

مرحوم صاحب جواهر رضوان الله علیه کلام این دو بزرگوار را نقل فرمودند است محقق کرکی این طور فرموده:

«و لقائل أن يقول أن اشتراط الوجوب به ندر فإن من علم أن زیداً قد صدر منه فعل منکر أو ترک معروفاً فی الجملة بنحو شهادة العدلین و لا يعرف المعروف و المنکر ینبغی أن یتعلّق به وجوب الامر و النهی و يجب علیه تعلّم ما یصحّ معه الامر و النهی كما یتعلق بالمحدث وجوب الصلاة و يجب علیه تحصیل شروطها»

ایشان فرموده که دلیل بر این که شرط وجوب نیست و کأن شرط واجب هست این است که اگر شخصی مسائل شرعیه را بلد نیست اما بینة قائم شد بر این که «زید فعل حراماً» نگفت چه حرامی. می گوید «زید فعل حراماً» و این می بیند شرایط امر به معروف و نهی از منکر این جا محقق است یعنی احتمال تأثیر می دهد و ضرر هم برای خودش ندارد و بقیه ی شرایط وجود دارد. محقق کرکی می فرماید به مذاق فقهی آیا این جا بر این لازم هست امر بکند یا نهی بکند یا نه؟ توی ارتکاز متشرعه در این جا بر اثر تلقیات تان از شارع، الان این جا واجب هست این امر را بکند؟ یا بگوید من که نمی دانم اگر بگوید شرط وجوب است باید بگویم باشد ... و حال این که این برخلاف ارتکاز متشرعه هست بر خلاف مذاق فقهی است، بر خلاف مسلم فقه است، چون نه علم اجمالی داری هیچی، و یا علمی اجمالی داری، بینة قائم شده به این که این دارد کار حرامی انجام می دهد حالا ولو شما نمی دانی کار حرام چه هست یعنی اصلاً کبرویت نمی دانی، در این جا می شود ساکت بود؟ می شود هیچ واکنشی نشان نداد؟ یا نه مذاق فقهی می گوید که باید بگویی.

پس بنابراین از این می فهمیم که شرط وجوب نیست چون اگر شرط وجوب بود چنین مذاق فقهی ای، چنین ارتکاز متشرعه ای نباید وجود می داشت. پس این می فماند به ما که شرط وجوب نیست بلکه اگر شرط است شرط چیه؟ شرط واجب است کأن کلام این محقق بزرگ به این بر می گردد که «إثّا نعلم» به این که بالاخره علم به معروف و منکر شرط است «إثّا شرطاً للواجب و إثّا شرطاً للوجوب» اگر شرط وجوب باشد با این ارتکاز فقهی نمی سازد، پس این شق باطل می شود یتعین آن شق شرط واجب باشد، پس

متعین می‌شود که شرط واجب و بعد توی عبارت ایشان تصریح به این نیست که شرط واجب است ولی از این‌که ایشان تشبیه کردند و طهارت و فرمودند همین‌طور که طهارت شرط وجوب صلاۀ نیست ولی شرط صحت صلاۀ است از این ممکن است استفاده بشود که فرمایش ایشان این است که شرط واجب است نه شرط وجوب. و الا تصریح باز در کلام ایشان، این مقدارش را صاحب جواهر نقل کرده حالا من فرصت نبود که خود کلام (هیچ اضافه‌ای ندارد؟ اگر هیچ اضافه‌ای نداشته باشد وجه استفاده ندارد و الا حالا بعد خواهیم گفت که می‌شود گفت ایشان هم معلوم نیست بگوید شرط واجب هم هست ممکن است ایشان بگوید «لا شرطٌ للوجوب و لا شرطٌ للواجب» شرط هیچ‌کدام نیست)

کلام محقق شهید ثانی قدس سره هم شبیه کلام محقق کرکی رضوان الله تعالی علیهما است که ایشان فرموده که یک خلطی این‌جا شده است. ما علم لازم داریم این علم را برای وجوب لازم نداریم برای عمل به این وجوب لازم داریم مثل مقدمه‌ی واجب می‌ماند ما مقدمه را نیاز نداریم تحقق خارجی آن را برای این‌که امر به آن ذی‌المقدمه به ما تعلق گرفت اما برای انجام آن چیزی که «أمر به» نیاز هست، برای انجام آن نیاز نیست مثلاً نماز، این توقف ندارد بر این‌که ما استقبال به قبله بکنیم بلند شویم بایستیم به این‌ها احتیاج ندارد چه این کارها باشد و چه نباشد شارع می‌گوید «صلّ صلاة الظهر» حالا این صلاۀ ظهر بخواهیم انجام بدهیم این مأمور به را بخواهیم انجام بدهیم البته مقدماتی را باید بیاوریم و الا نمی‌شود انجام داد. در ما نحن فیه هم ما چه علم به معروف داشته باشیم و چه علم به معروف نداشته باشیم چه علم به منکر داشته باشیم و چه نداشته باشیم شارع می‌فرماید «مُر بالمعروف و انهی عن المنکر» من در مقام امثال که می‌خواهم بر بیایم برای این‌که توی چاله نیفتم یک مرتبه به منکر امر نکنم و از معروف نهی نکنم، برای این‌که این مبغوض‌ها را مرتکب نشوم عقل می‌گوید که برو و یاد بگیر یا شارع می‌گوید برو یاد بگیر. پس بنابراین این برای مقام امثال است نه برای مقام وجوب و تعلق وجوب. این هم فرمایش شهید ثانی قدس سره حاصل فرمایش این دو بزرگوار. بزرگوارانی هم از معاصرین این‌ها هم تقویت کردند مثلاً من جمله مرحوم آیت الله فاضل قدس سره در شرح همین تحریر الوسيله خیلی این‌جا کوتاه، مثل این‌که این کتاب را این قسمت‌ها را ایشان در همین اواخر نوشتند که دیگر مریضی داشتند و خیلی بالاخصار و چند خط کل این شرط را بحث کردند. ایشان هم مایل هستند به این‌که این شرط وجوب نیست و این شرط واجب است و شرط وجوب نخواهد بود و ایشان می‌فرماید که عبارت تحریر الوسيله إشعار دارد به این‌که امام شرط وجوب می‌داند با این‌که امام تصریح کردند به این‌که وزان علم وزان استطاعت برای حج است «كالاستطاعة للحج» تصریح فرموده در متن به این‌که این مثل استطاعت برای حج است. همان‌طور که اگر این استطاعت نباشد وجوب حج نیست این‌جا هم اگر علم نباشد وجوب امر به معروف و نهی از منکر نیست، نه إشعار دارد تصریح می‌کند مرحوم امام رضوان الله علیه. بعضی بزرگان دیگر مثل محقق خرازی این‌ها هم همه قائل به این شدند که این شرط واجب است نه شرط وجوب.

عرض می‌کنیم به این‌که برای این‌که شرط واجب باشد هیچ دلیلی ما نداریم. این استدلال که حتماً این شرط است این استدلالی که الان گفته شد در توضیح کلام علمین؛ محقق کرکی و شهید ثانی که این را ما می‌دانیم این شرط است حالا شرط واجب است یا شرط وجوب است، شرط وجوب باطل شد پس شرط واجب متعین می‌شود حالا ما از کجا بدانیم شرط است ممکن است نه شرط واجب باشد و نه شرط وجوب باشد لولا آن دلیلی که اقامه کردیم شرط واجب است شرط وجوب نیست. نه، ممکن است شرط

هیچ‌کدام نباشد کما این‌که ظاهراً مذاق فقهی و ارتکاز متشرعه هم یساعده، حالا اگر کسی یک کسی را دید که کاری را انجام می‌دهد احتمال داد این کار حرام است گفت نکن این کار را. بعد آمد توی خانه رساله را دید، دید بله اتفاقاً حرام است، آن موقع نمی‌دانست این می‌شود گفت که نهی از منکر نکرده؟ اگر شرط نهی از منکر این باشد یعنی شرط واجب باشد؛ نکرده، مثل این‌که نماز را بدون وضو خوانده، آن موقعی که نهی از منکر کرد علم نداشت که این منکر است احتمال فقط می‌داد و حال این‌که به حسب نقل می‌گویند شما تکلیف را انجام دادید، بله تجری کرده یعنی قبح فاعلی را دارد ولی قبح فعلی را ندارد، تجری کرده چون احتمال هم می‌دادی این که دارد می‌گوید انجام داده این منکر باشد یا اگر چیزی را می‌گفتی انجام نده احتمال می‌دادی معروف واجب باشد این تجری هست

س: ...

ج: چون بدون فحص است دیگر، چون احتمال می‌داده که دارد امر به منکر دارد می‌کند.

س: ...

ج: بله اگر امر می‌کنی بله اگر امر می‌کنی بله باید در رتبه‌ی قبل آن «تأْمُرُ به» را بدانی منکر نیست تا بتوانی امر بکنی.

س: ...

ج: باید حسابش را قبل از این‌که امر بکند یا نهی بکند حساب آن مأمور یا منهی را باید برسند تا بتوانی امر بکنی.

س: مجهول صرف باشد...

ج: بدون فحص، بدون تحقیق نمی‌تواند. تجری است برای این‌که ممکن است امر به منکر باشد.

س: ...

ج: تجری است، برای این‌که جایز نیست تحریک شخصی را که احتمال می‌دهی میغوض خدا باشد مگر برائت جاری کنی مثل خود آدم‌ها، ما تا استناد به برائت نکنیم حق نداریم انجام دهیم همین‌طور که خودمان تا مأمون نشویم حق نداریم همین‌طور دیگری را هم نمی‌توانیم بکنیم.

این به خدمت شما عرض شود که دلیل اول باطل است و صحیح نیست برای این‌که برهانی نداریم لا عقلی و لا شرعی بر این‌که باید شرط باشد «إِذَا لِلْأَجِبِ وَ إِمَّا لِلْجَوِبِ» چنین دلیلی نداریم. بلکه مقتضای ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر این است که نه وجوب مشروط است و نه واجب مشروط است بدو. منتها ما از این دلیل عقلی خارجی برای اشتراط وجوب یک دلیلی پیدا کردیم تحقیق کردیم ولی برای اشتراط واجب چی؟ نه، اگر نگویم دلیلی برخلافش داریم دلیل بر آن طرفش نداریم. می‌گوید «مُرْ بِالْمَعْرُوفِ» سواءً که این معروف را بدانید یا نه، این دلیل اول.

دلیل دوم تمسک به بعض روایات سابقه هست که مثلاً این روایات جعفریات که خواندیم

دیگر روایات را تکرار نمی‌کنیم بحث‌های تفصیلی آن را قبلاً انجام دادیم روایات جعفریات که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم بود که فرمود به حسب این نقل «لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا مَنْ كَانَ فِيهِ ثَلَاثُ رَفِيقًا يَمَّا يَأْمُرُ بِهِ رَفِيقًا يَمَّا يَنْهَى عَنْهُ عَدْلًا يَمَّا يَأْمُرُ بِهِ عَدْلًا فِيمَا يَنْهَى عَنْهُ عَالِمًا يَمَّا يَأْمُرُ بِهِ عَالِمًا يَمَّا يَنْهَى عَنْهُ.» امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند مگر کسی که سه خصلت در او باشد که خصلت سوم فرمود «عَالِمًا يَمَّا يَأْمُرُ بِهِ عَالِمًا يَمَّا يَنْهَى عَنْهُ» تقریب استدلال این است که این چه جور دلالت می‌کند به این که شرط واجب است نه شرط وجوب؟ چون می‌فرماید «لا يَأْمُر» یعنی عملاً امر به معروف از آن صادر نشده این امتثال امر به معروفی از او صادر نشده نفرمود «لا يجب الا» این جور. «لا يَأْمُر» یعنی این امتثال امر به معروف صادر نمی‌شود مگر از کسی که سه خصلت داشته باشد، پس صدور و امتثال امر به معروف را دارد مشروط می‌کند و می‌گوید این شرایط را دارد فلذا از این روایت ممکن است این استفاده را بکنیم به این که عادل بودن آمر به معروف هم شرط است شرط واجب است همانطور که شیخ بهایی فرموده است که باید کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند خودش عادل باشد. این روایت هم ممکن است کسی این استفاده را از آن بکند «لا يَأْمُر» مگر کسی که عالم است مگر کسی که عادل است مگر کسی که با رفیق برود. مثل این که بگوییم «لم يصل الا من كان متوضعاً مستقبلاً بالقبلة» یعنی این عمل صلاتی از آن صادر نشده، صادر نمی‌شود عمل صلاتی مگر این که متوضی باشد، مگر اینکه مستقبل قبله باشد این جا هم این عمل امر به معروفی و نهی از منکری این حاصل نمی‌شود، صادر نمی‌شود از شخص مگر این که عالم باشد به یامر به و عالم باشد بما ینهی عنها.

پس بنابراین این روایت همان‌طور هم که قبلاً عرض کردیم که به این روایت استدلال شده بود برای اینکه وجوب مشروط است، محدثین هم مثل صاحب وسائل، جامع الاحادیث شیعه و این‌ها در این باب ذکر کردند این روایات را، در باب اشتراط وجوب ذکر کردند اما همان‌جا گفتیم که نه این معلوم نیست بلکه ممکن است لایبعد که این شرط واجب از آن استفاده می‌شود نه شرط وجوب، آن جا این جور اجتهاد کردند.

حالا به همین بیان به همین استظهار می‌گوییم این دلیل بر این است که این شرط چی هست؟ شرط واجب هست. این استظهار لایبعد که معنای روایت شریف هم همین باشد شرط وجوب خیلی دور از این لسان هست این لسان به شرط واجب می‌خورد، اما اولاً از نظر دلالت ممکن است مناقشه کنیم همان‌طور که قبلاً هم عرض کردیم که یک احتمال سومی هم این جا وجود دارد که نه شرط وجوب را می‌خواهد بگوید، نه شرط واجب را می‌خواهد بگوید بلکه دارد نهی می‌کند می‌گوید این کار را نکنید برای این که مفسده‌هایی دارد می‌گوید حرام است این کار. خودش یک حرام مستقل، یعنی حرام است کسی که عالم نیست ولو با این کار دارد... ممکن است یک واجبی هم از او دارد صادر می‌شود خود به خود ولی حرام است چون ممکن است توی چاله چوله‌های دیگری بیفتد از این جهت شارع می‌گوید نکن این کار را. احتمال حرمت هم در این روایت شریفه هست که «لا يَأْمُر» نباید امر بکند به معروف و نهی از منکر مادامی که عالم نیست برود علم پیدا بکند و برگردد.

س:....

ج: یعنی اشکالی ندارد حالا در عادلش هم ممکن کسی بگوید منتها خلاف شاید اجماع و خلاف مسلم فقه باشد همان‌طور که به شیخ بهایی همان اشکال را کرده‌اند که این خلاف

مسلم فقه است.

حالا آن جا را حمل می‌کنیم به کراهت به خاطر آن رفق. اما رفق باید داشته باشد یعنی با تندی نباید بگویی اشکالی ندارد التزام به این مسئله که در مقام امر به معروف و نهی از منکر باید با رفق و با مدارا باشد با عصبانیت و با تندی و با تحقیر و با این‌ها نباید باشد ممکن است، یعنی التزام به این‌ها مشکلی ندارد ویا این‌که بگوییم که حالا رفقش و عدلش را بگوییم استحباب دارد یا عدمش کراهت دارد اما آن یکی نه. همان بیاناتی که قبلاً بارها گفته شده که این‌جا چون صیغ نهی و صیغ امر در خود نسبت زجریه و بعثیه استعمال می‌شود اگر از خارج مرخصی وجود داشت خوب اشکالی ندارد ترک کند، اگر مرخص نداشت باز هست پس وحدت سیاق هم به هم نمی‌خورد همه‌ی این‌ها در نسبت بعثیه و زجریه دارد استعمال می‌شود از خارج برای بعضی مثل رفق مثلاً یا مثل عقل مرخصی پیدا کردیم مثل اجماع و ضرورت.

س:....

ج: علمش را نه پیدا نکردیم قائل می‌شویم به این‌که اشکال دارد و حرام است.

این اولاً، ثانیاً این روایات از نظر سند محل اشکال هستند و ثالثاً از این نظر هم محل اشکال بود که این جمله‌ی عالمماً و این‌ها گفتیم که در نسخ مختلف است و اطمینان به این‌که این جمله چی بوده برای ما مثلاً حاصل نیست.

یکی از فضلا همان قبل از تعطیلات یک نامه‌ای به من داده بودند و من آن موقع موفق نشده بودم مطالعه کنم گذاشته بودم لای کتاب بعداً هم یادم رفته بود لای چه کتابی بود تصادفاً دیشب بود یا پرنشیب موقعی که مطالعه می‌کردم آن کاغذ را دیدم، دیدم راجع به همین مسئله ایشان یک صفحه و خرده‌ای شاید یک صفحه‌ی بلند بالایی مطالبی نوشته بودند که ما عرض کرده بودیم که از نظر آن عامل هست یا عالم هست اختلاف نسخ هست ایشان مطالبی فرموده بودند که اگر جواب تفصیلی آن را می‌خواهند باید تشریف بیاورند و این‌جا ریا نیست که تشریف بیاورند ما خدمتشان عرض بکنیم آن مطالبی که نوشته بودند جواب دارد چون مثلاً گفته بودند که حالا رسائل این‌جور هست فلان است بابا خصال که خودش دستان است به خصال مراجعه می‌کنیم می‌بینیم آن‌جا چی نوشته اشکال این است که نسخ خصال هم نسخ خود صدوق که الان دست ما نیست آن هم نسخی است که ناسخینی نوشته‌اند پس مثل وسائل می‌ماند و مثل بقیه‌ی چیزها می‌ماند بنابراین نمی‌توانیم این‌جاها بگوییم منبع دست ماست برویم سراغ خود منبع. اگر منبع اصلی دست ما بود درست است، نقله ممکن است یک جور دیگری نقل کردند منبع اصلی دست ماست می‌رفتیم به آن مراجعه می‌کردیم ما منبع اصلی هم دستان نیست مگر به نقل نساخ و ثقات و این‌ها پس بنابراین وزان آن‌ها هم وزان همین رسائل می‌شود وزان امثال این‌ها می‌شود مطالب دیگری هم اگر داشته باشند تشریف بیاورند من در خدمتشان هستم.

پس روایات هم روایات متعددی که ما در این باب داشتیم و قبلاً تفصیلاً از این‌ها بحث کردیم به آن‌ها هم نمی‌توانیم اتکا کنیم برای اثبات این که این شرط واجب است ولو این‌که دلالتش «لا یخلو من قوة» دلالت این روایات بر این‌که شرط واجب است با این بیانی که عرض کردیم خالی از قوت نیست، اما اشکال سندی و این‌ها دیگر، مگر این‌که کسی بگوید ما اطمینان به صدور داریم و امثال این‌ها که دیگر می‌شود شخصی و مربوط

به اشخاص.

و اما از نظر اجماع و ضرورت و فلان و این‌ها هم که اصلاً نداریم بلکه آن که وجود دارد گفتیم مشهور می‌گویند شرط وجوب نه شرط واجب. بنابراین در مسئله امری که بتواند اثبات بکند بر این‌که این شرط واجب است وجود ندارد این هم قول دوم.

قول سوم:

قول سوم این بود که

س: الان روشن شد که نظریه‌شون به عنوان شرط واجب بوده؟

ج: این دو بزرگوار؟ نه من قاطع نمی‌توانم بگویم شاید بخواهند بگویند شرط وجوب نیست شرط واجب هم ممکن است.

س: ...

ج: نه چون تشبیه کرده به طهارت در باب صلاة، ممکن است که مقصودشان این باشد.

و اما قول سوم:

قول سوم این بود که شرط هست شرط وجوب هم هست اما شرطاً شرعاً نیست شرطاً عقلیاً. چرا؟ چون این علم برمی‌گردد به قدرت و قدرت هم شرط تکلیف است، شرط وجوب و شرط تکلیف است. که از آقای آقا ضیاء قدس سره این مطلب استفاده می‌شود.

این را هم قبلاً در فرمایش آقای آقا ضیاء تفصیلاً راجع به مطلب ایشان هم بحث کردیم و نتیجه این است که اگر ما بگوییم که شرط تکلیف قدرت به معنای فیزیکی است، همین که بتواند انجام دهد بتواند از او صادر شود، این اگر این را شرط بدانیم نه، علم شرط این جهت نیست، نه عالم نباشد می‌تواند امر بکند نهی بکند البته احتمال هم بدهد که توی چاله چوله هم بیفتد ولی از او صادر شده است بعد هم فهمید که واجب بوده اتفاقاً، این چیزی که امر به آن کرد واقعاً واجب بوده یا این چیزی که نهی کرد واقعاً حرام بود منکر بوده، پس صدور فعل از انسان این‌جور نیست که متوقف بر علم باشد بله اگر این از صدور بخواهد عنوانش را بداند چی هست عالم به عنوان باشد و بداند چه چیزی دارد از او سر می‌زند رجاء نباشد، محتمل نباشد، بلکه بداند با چه عنوانی آنجا توقف بر علم است اما صدور نفس علم توقف بر علم ندارد. اگر ما بگوییم آن‌که شرط تکلیف است این است، روشن است اما اگر بگوییم نه، همان طور که آقا ضیاء می‌فرمایند آن‌که شرط تکلیف است عبارت است از قدرت فیزیکی‌ای که همراه معذور نباشد، این شرط است و این‌جا چون اگر علم پیدا نکند همراه معذور است پس بنابراین می‌شود شرط عقلی.

جواب این سخن این است که دو درست است و بعید نیست همین‌طور باشد یعنی آن که عقل می‌گوید چون «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» باید قدرت داشته باشی تا خطاب بتواند متوجه تو بشود علی‌الافتلاف مصالحی که حالا در بحث قدرت است. مجرد قدرت فیزیکی نیست قدرتی است که همراه با محاذیر شرعی و عقلی نباشد این درست است اما چه دلیلی داریم بر این‌که.... به آن معنای عامش درست است، اما این‌که روایات را اگر

روایاتی داشته باشیم و دلالت بر اشتراط بکند بیاییم حمل بکنیم بر قدرت عقلی و بدون شرط عقلی لا وجه لها. چرا؟ برای این که ممکن است یک چیزی شارع علاوه بر این که شرط عقلی است شرط شرعی هم قرار داده، کجا؟ جایی که آن قدرت دخیل در ملاک است تارۀ قدرت دخیل در ملاک نیست فقط برای این که از او بخواهیم و وادارش کنیم که انجام بدهد شرط است ولی ملاک اگر می شد به فرض محال شخص انجام بدهد ملاکش حاصل می شد، هیچ دخالتی در ملاک نیست اما تارۀ یک چیزی دخالت در ملاک دارد به حیث که اگر این آدم غیر قادر می شد فرض محال کنیم که با این که غیر قادر است صدر منه. این آن ملاک را اصلاً تحصیل نمی کرد و محصل ملاک نمی شد چون دخالت دارد حالا اگر شارع آمد قدرت را در تلو تکلیف اخذ کرد در آن موارد اشکالی ندارد که شارع آن را شرط شرعی هم قرار بدهد به خصوص با این خصوصیات، یعنی این قدرت خاص و ویژه که محذور نداشته باشد، اشکالی ندارد مگر این که طواهر کلام ناسازگار با آن باشد و مقام اثبات مساعدت نکند اما از نظر عقلی لا بأس به این که یک چیزی که به شرط عقلی هست شرط شرعی هم باشد بخصوص مثل علم که علم دخالت در آن خصوصیت دارد که همراه با محذور نباشد، نه دخالت در آن امر فیزیکی داشته باشد بنابراین شارع ممکن است علم را هم دخیل بداند و لو این که در قدرت دخیل دارد در مصلحت هم دخیل دارد، بنابراین برای فرمایش آقای آقا ضیاء که ما بگوییم این حتماً شرط عقلی است نه شرط شرعی، برای این هم دلیل واقعی ما نداریم که بخواهیم به آن فتوا بدهیم چون آن روایاتی که ایشان به آن استناد می جستند و این ها آن هم اشکال داشت و بحث های آن را قبلاً کردیم.

س: ...

ج: نه، مگر اینکه در مقام اثبات اگر یک وقتی مساعدت نکرد چرا، اما ممکن است شارع به عنوان مولوی دارد اخذ می کند نه به عنوان ارشادی چون مقام مقام اولویت است ظاهرش این است که بما اُنه مولی دارد اخذ می کند مثلاً همین روایات که فرموده رفیقاً عادلاً نمی خواهد ارشاد کند بگوید حکم عقلی است، بلکه ظاهرش این است که این ها را اخذ کرده در این.

بقی آن دو احتمال دیگر؛ که احتمال این بود که «لا شرطُ فی الوجوب و لا شرط ف الواجب» هیچ کدام نیست. این قول لولا آن دلیلی که ما اقامه کردیم بر این که شرط در وجوب هست اقوی الاقوال می شود، اما چون اقامه ی دلیل کردیم بر این که شرط وجوب است فلذا این هم تمام نیست.

و قول پنجم و قول اخیر این شد که شرط واجب نیست، شرط وجوب هم نیست؛ اما کشف است. فرمایش صاحب جواهر که این را هم دیروز جواب فرمایشات ایشان را دادیم فتحصل مما ذکرنا که همان قول مشهور که علم شرط برای وجوب است یعنی کسی که اطلاع ندارد برایش واجب نیست هو الاقوی این مسئله تمام شد انشاء الله فردا شرط ثانی می رسمیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.